

Language based Cognition in Functional Linguistics vs. Concept based Cognition in Cognitive Linguistics

Farhad Sasani¹

Different psychologists and linguists have studied cognition from different points of view. Two distinguished approaches in contemporary linguistics, however, are concerned with cognition in a particular and systematic way. Functional (-systemic) linguistics, emphasizing on the sociological features of language, considers cognition of linguistic-basis. Cognitive linguistics, on the other hand, following cognitive psychology, contends that conceptual structures underly cognition in every domain, including language, although it has highly imposing commonality with the former approach. This paper, relying on the one hand on the perspective of Michael Halliday and Christian Matthiessen from the camp of functionalism, and on the other hand on the views of such cognitivists as Ronald Langacker and Leonard Talmy, compares functionalism and cognitivism in linguistics on the issue of cognition.

Key Words: *Functional Linguistics, Cognitive Linguistics, Cognition, Conceptual Structures*

¹ - Faculty member, Linguistics Department, Al-Zahra University
f.sasani@pazand.ir

شناخت زبان بنیاد در زبان‌شناسی نقشگرا و شناخت مفهوم بنیاد در زبان‌شناسی شناختی

فرهاد ساسانی^۱

چکیده

روانشناسان و زبان‌شناسان از زاویه‌های مختلف به مسئله شناخت پرداخته‌اند. در این میان، دو رویکرد شاخص در زبان‌شناسی معاصر به شکلی خاص و نظاممند به مسئله شناخت توجه نشان داده‌اند. زبان‌شناسی نقشگرا (ی سازگانی)، با تأکید بر اجتماعی‌بودن زبان، شناخت را زبان بنیاد می‌انگارد. از سوی دیگر، زبان‌شناسی شناختی، با وجود اشتراکات بسیار فراوان با زبان‌شناسی نقشگرا، ساختارهای مفهومی را، به پیروی از روان‌شناسی شناختی، زیربنای شناخت در تمام عرصه‌ها، و از جمله زبان، می‌داند. در این مقاله، تلاش خواهد شد تا از یک سو با تکیه بر دیدگاه‌های مایکل هلییدی و کریستین متیسین از رویکرد نقشگرا، و از سوی دیگر دیدگاه‌های زبان‌شناسان شناختی مانند رونالد آنگاکر و لئونارد تالمی از رویکرد شناختگرا، به مقایسه این دو نگاه پرداخته شود.

واژه‌های کلیدی: زبان‌شناسی نقشگرا، زبان‌شناسی شناختی، شناخت، ساختارهای مفهومی

۱- مقدمه

در این جستار، تلاش می‌شود تا پس از بیان پایه‌های مشترک زبان‌شناسی نقشگرا و زبان‌شناسی شناختی، که به اعتقاد بسیاری شاخه‌ای از زبان‌شناسی نقشگراست، به تفاوت نگاه این دو رویکرد زبان‌شناسی به مسئله شناخت انسان پرداخته شود. زبان‌شناسی نقشگرا بیش از

هر چیز بر جنبه اجتماعی زبان توجه دارد. نکته جالب آن که عمدتاً تفاوتی میان سطح معنا و مفهوم قائل نیست و شناخت را زبان بنیاد می‌انگارد – این مسئله را می‌توان به خوبی از عنوان کتاب مایکل هلیدی^۱ و کریستین متیسن^۲ (۱۹۹۹) دریافت: *تعبیر تجربه از طریق معنا: رویکردی زبان بنیاد به شناخت*^۳. اما زبانشناسی شناختی بر جنبه روانشناختی زبان تأکید دارد. بنا بر این دو سطح مفهومی و معنایی قائل است: ساختار مفهومی که زیربنای عمومی شناخت را تشکیل می‌دهد و بر اساس تجربه جسمانی دنیای بیرون شکل می‌گیرد؛ و ساختار معنایی زبان که بر اساس ساختار مفهومی به محتوای مفهومی شکل می‌دهد.

۲- پایه‌های مشترک زبانشناسی شناختی و نقشگرا

زبانشناسی شناختی را بسیاری به دلیل شباهت‌های فراوان در اصول و مبانی نظری، و نیز شاید تا حدی به این علت که بسیاری از زبانشناسان شناختی پیش‌تر با رویکرد نقشگرایانه به بررسی زبان پرداخته‌اند، زیرمجموعه زبانشناسی نقشگرا دانسته‌اند.^۴ بر همین اساس، در زیر تلاش می‌شود به برخی اصول مشترک در دو رویکرد شناختی و نقشگرا به زبان اشاره شود.

۲-۱- زبان و غیرزبان

در یک کلام، می‌توان گفت زبان مستقل از دیگر قوه‌ها یا استعداد‌های شناختی نیست. لنگر (۱۹۸۷، ج ۱: ۵۶)، از جمله زبانشناسان شناختی، یادآور می‌شود *تمایز سفت و سخت میان عناصر زبانی و غیرزبانی/اختیاری است*. در نتیجه، شناخت انسان به صورت انواع حوزه‌های مستقل نیست. به عبارت دیگر، تفاوت نه از جهت نوع بلکه در میزان است. به این ترتیب، دانش زبانی بخشی از شناخت عمومی است. برای مثال، جان سعید^۵ (۱۹۹۷: ۳۰۰) به صراحت می‌نویسد زبان و دیگر فرآیندهای ذهنی از نوع درجه‌ای^۶ است نه گونه‌ای^۷. ویلیام

^۱ Michael A. K. Halliday

^۲ Christian M. I. M. Matthiessen

^۳ *Construing Experience through Meaning: A Language-based Approach to Cognition*

^۴ برای مثال، رک جان سعید (John Saeed) (۱۹۹۷: ۳۰۰).

^۵ John Saeed

^۶ degree

^۷ kind

کرافت^۱ (۲۰۰۴: ۲) نیز در بیان فرض نخست از سه فرض اصلی رویکرد زبانشناسی شناختی، می‌نویسد:

... زبان قوه شناختی مستقلی نیست. پیامدهای اصلی این فرض این است که بازنمایی دانش زبانی اساساً همان بازنمایی دیگر ساختارهای مفهومی است و فرآیندهای بکارگیری آن دانش اساساً متفاوت از توانایی شناختی‌ای نیست که بشر بیرون از قلمرو زبان استفاد می‌کند.

ویوی‌ین اوانز^۲ و ملنی گرین^۳ (۲۰۰۶: ۴۰-۴۱) از این مسئله با عنوان تعهد شناختی^۴ یاد می‌کنند؛ یعنی:

اصول ساختار زبانی باید نمایانگر چیزی باشد که در دیگر رشته‌ها، بویژه دیگر علوم شناختی (فلسفه، روانشناسی، هوش مصنوعی و عصب‌شناسی) درباره شناخت انسان به دست آمده است. به عبارت دیگر، ... زبان و سازمان زبانی باید اصول شناختی عمومی را بازتاب دهند تا اصول شناختی‌ای که خاص زبان است. پس زبانشناسی شناختی نظریه حوزه‌بندی^۵ ذهن را ... رد می‌کند.

تعهد تعمیم‌دهی^۶ نیز، به بیان آنها (همان: ۲۸)، به این معناست که اصول ساختاردهنده مشترکی وجود دارد که در جنبه‌های مختلف زبان عمل می‌کند و یکی از نقش‌های مهم زبانشناسی شناسایی این اصول مشترک است.

پیامد دیگر این فرض این است که مرزی میان دانش زبانی و دانش دائرةالمعارفی یا دانش دنیای واقعی وجود ندارد. به بیان دیگر، مرز قاطعی میان معنای لغوی^۷ و صریح با معنای ضمنی و استعاری وجود ندارد.

در زبانشناسی نقش‌گرا نیز محور اصلی و کانون زبان پژوهی معنا است. مایکل هلیدی (۲۰۰۴: ۵۸۷) می‌گوید: "... متن، واحدی از معناست ... متن متشکل از بندها (بندهای مرکب) نیست ... بلکه متن توسط بندها (بندهای مرکب) محقق می‌شود، و این دو در لایه‌های

1. William Croft

از آنجایی که هر فصل از کتاب *زبان‌شناسی شناختی* اثر مشترک کرافت و آلن کروز (D. Alan Cruse) نوشته مستقل یکی از آنهاست، در این جا در اشاره به مقدمه کتاب، که نوشته کرافت است، صرفاً از نام کرافت استفاده می‌شود.

2. Vyvyan Evans

3. Melanie Green

4. cognitive commitment

5. modular theory

6. generalization commitment

7. literal

متفاوت – به ترتیب در معناشناسی (لایه معنا) و واژه دستور^۱ (لایه واژه‌آرایی^۲) – قرار دارند.^۳

به بیان دیگر، واحد معنا متن است، اما واحد نحو، که هلیدی ترجیح می‌دهد از واژه دستور به جای آن استفاده کند، بند، و به شکل دقیق‌تر بند مرکب است، که هلیدی آن را به اصطلاح جمله ترجیح می‌دهد.

در نقشگرایی، فرض بر این است که معنا برابر است با کاربرد. البته در برخی رویکردها، این کاربرد در واقع کاربردی اجتماعی محسوب می‌شود نه صرفاً کاربرد موقعیتی، محدود و موضعی. هلیدی (۱۹۷۸: ۱۳۹) متن را فرآیندی اجتماعی – نشانه‌ای می‌داند: "... متن، رخدادی اجتماعی – نشانه‌ای است، مواجهه نشانه‌ای که از طریق آن معنایی که نظام اجتماعی را تشکیل می‌دهند مبادله می‌شوند."^۴

پس "معنا فرآیندی اجتماعی بین‌ذهنی است. اگر تجربه به شکل معنا تفسیر می‌شود، تعبیر آن به شکل کنش همکاری، و گاه تضاد، و همیشه به شکل مذاکره در می‌آید." (هلیدی و متیسین ۱۹۹۹: ۲) اساساً هلیدی، به پیروی از استاد خود جان رابرت فرس^۵ و نیز برونیسلاو مالینوفسکی^۶، زبان را رفتاری اجتماعی می‌پندارد، و این در فرانش بین‌فردی^۷ زبان، که او آن را یکی از نقش‌های ذاتی زبان می‌داند، کاملاً حس می‌شود. هلیدی (۱۹۷۸: ۲) از این نقش بنیادین زبان با عنوان کنش^۸ در کنار نقش اندیشگانی^۹ یا اندیشیدن^{۱۰} یاد می‌کند. به این ترتیب، افزون بر توجه به جنبه ذهنی و شناختی زبان که تفسیری از تجربه انسان ارائه می‌دهد، به جنبه اجتماعی و بین‌فردی آن نیز توجه نشان می‌دهد. بر همین اساس، او (۱۹۷۸: ۱) زبان را واقعیتی اجتماعی می‌داند و سخن از نشانه‌شناسی اجتماعی به میان می‌آورد. البته او تأکید می‌کند که اجتماعی نه به معنای سوسوری، بلکه بنا بر آنچه فرس زبان/اجتماع

^۱. lexicogrammar

^۲. wording

^۳ – تأکیدها از متن اصلی است.

^۴ – تأکید از متن اصلی است.

^۵. John Robert Firth

^۶. Bronislaw Malinowski

^۷. interpersonal metafunction

^۸. action

^۹. ideational

^{۱۰}. reflection

می‌داند و در حافظه جمعی اندوخته و ذخیره می‌شود. به همین دلیل، میان زبان^۱ و گفتار^۲، و نیز میان توانش^۳ و کنش^۴ مرزی قائل نیست.^۵

۲-۲- معنامحوری

اصل مهم دیگر در دو رویکرد نقشگرا و شناختی به زبان محوریت معناست؛ این که تحلیل دستور بدون معنا ممکن نیست. کرافت (۲۰۰۴: ۱) این مسئله را در قالب این فرض بیان می‌کند که دستور مفهوم‌سازی است. پیتر گاردنفورس^۶ (۱۹۹۹: ۲۱) نیز این اصل را یکی از اصول شش‌گانه معاشناسی شناختی معرفی می‌کند: «معنا مفهوم‌سازی با الگویی شناختی (نه شرایط صدق در دنیاهای ممکن) است.» به همین دلیل اصل پنجم را چنین بیان می‌کند: «معاشناسی مقدم بر نحو است و تا حدی آن را تعیین می‌کند (نحو را نمی‌توان مستقل از معاشناسی توصیف کرد)» (همان: ۲۴). به همین منوال، پیش‌تر از آنها، رونالد لنگاکر^۷ (۱۹۸۷: ۱۲) دستور را مفهوم‌سازی معرفی کرده و نوشته است: «دستور صرفاً ساخت‌دهی و نمادسازی محتوای معنایی است.» او در جایی دیگر (همان: ۵۶) نیز تأکید می‌کند که «ساختار دستوری ذاتاً نمادین است» و «دستور غیرزایشی است ...»

هلیدی (۲۰۰۴: ۱۰) نیز اشاره می‌کند دیدگاهی که او در دستور نقشگرایی‌سازگانی^۸ اتخاذ می‌کند، از ساختار دور می‌شود و دستور را نظامی در نظر می‌گیرد که به ما این امکان را می‌دهد که نشان دهیم دستور منبع معناساز است و مقوله‌های دستوری را با ارجاع به معنایی که می‌دهند «توصیف کنیم. او می‌افزاید: «این دیدگاه، اگر قرار است تحلیل دستور، شیوه روشنگری برای ورود به مطالعه گفتمان باشد، ضروری است.» برای نیل به همین مقصود، او معتقد است: «بند واحد پردازش اصلی در واژه‌دستور است – به این معنای خاص که در بند است که انواع معناهای مختلف در یک ساختار دستوری یکپارچه منطبق می‌شوند.»

1. langue/ language

2. parole/ speech

3. competence

4. performance

۵. برای توضیح بیشتر، رک روبر دو بوگراند (Robert de Beaugrande) (۱۹۹۱: ۲۲۵).

6. Peter Gärdenfors

7. Ronald W. Langacker

8. functional-systemic

پیامد مهم این نگاه به دستور این است که در دستور نقشگرا، به معنای عام آن، و نیز در دستور شناختی، دستور از پیش معین نیست بلکه منبعی^۱ است که به مرور اندوخته شده و زبان‌ور،/نگیخته^۲، آن را در موقعیت‌های مختلف به کار می‌برد.

کرافت (۲۰۰۴: ۳) معتقد است *دانش زبان/از کاربرد زبان نشأت می‌گیرد*. بر همین اساس، در دستور شناختی، رویکردی/انباری^۳ یا کاربردمحور به بازنمایی روانشناختی دستور اتخاذ می‌شود، به این معنا که “نظام زبان اساساً نه با ساختن^۴ ساختار، بلکه با/اندوختن^۵ آن در شبکه پیچیده‌ای از ساخت‌های به هم پیوسته عمل می‌کند.”^۶ (اوانز و گرین ۲۰۰۶: ۶۶۱) البته باید یادآور شد که در زبانشناسی شناختی، رویکرد دیگری به دستور وجود دارد که با وجود مشترکات فراوان و بنیادین با رویکردی که بیان شد، در این مسئله با آن تفاوت دارد که دستور را همچون زبانشناسی زایشی، جهانی می‌انگارد، به گونه‌ای زیربنای توانش یا دانش زبانی به معنایی که چامسکی به کار می‌برد، تشکیل می‌دهد.

۲-۳- توجه به تفسیر تجربه انسان

فرض یا اصل مشترک دیگر در دو رویکرد شناختی و نقشگرایانه به زبان این است که معنا بر اساس تجربه دنیای بیرون شکل می‌گیرد. به بیان کرافت (۲۰۰۴: ۱) “*دانش زبان/از کاربرد زبان نشأت می‌گیرد*.” و این تجربه دنیای بیرون سپس پایه‌ای می‌شود برای استعاره‌سازی به شکلی *طرحواره‌ای*^۷، چون همان گونه که گاردنفورس (۱۹۹۹: ۲۳) می‌گوید، “*الگوهای شناختی عمدتاً طرحواره‌ای-انگاره‌ای*^۸ هستند (نه گزاره‌ای). طرحواره‌های انگاره‌ای با عملیات‌های استعاری و مجازی (که در نگاه سنتی ویژگی‌های استثنایی به حساب می‌آیند) تغییر شکل می‌دهند.” در همین راستا، بویژه جورج لیکاف^۹ و مارک جانسون^{۱۰} (۱۹۸۰)، جانسون (۱۹۸۷) کوشیده‌اند نظام استعاری و طرحواره‌ای-انگاره‌ای شناخت و در نتیجه زبان را

1. source
2. motivated
3. inventory approach
4. building
5. storing

۶. تأکید از متن اصلی است.

7. schematic
8. image-schematic
9. George Lakoff
10. Mark Johnson

بررسی کنند و کسانی چون ژیل فوکونیه^۱ (۱۹۸۵، ۱۹۹۴) در قالب فضاهای ذهنی و سپس مارک ترنر^۲ (۱۹۹۶) و فوکونیه و ترنر (۲۰۰۲) در قالب نظریه تلفیق^۳ این الگوسازی‌های شناختی را تحلیل کنند.

نکته مهم در این فرض این است که این تجربه جسم‌پندارانه^۴ است و ساختارهای مفهومی از این تجربه جسم‌پندارانه نشأت می‌گیرند - لئونارد تالمی^۵ (۲۰۰۰) آن را یکی از دو اصل هدایت‌گر معناشناسی شناختی می‌داند. بنابراین جسم‌پنداری^۶ عنصر اساسی مقوله‌بندی^۷ دنیا است.

مشابه همین نگاه را می‌توان در رویکرد نقشگرا به زبان هم دید. ابرنقش اندیشگانی^۸ یا فرانقش اندیشگانی^۹، به بیان هلیدی (برای مثال: هلیدی، ۲۰۰۴: ۲۹-۳۱)، یکی از نقش‌های ذاتی و نهادینه سه‌گانه زبان است، چون:

"زبان ... تجربه انسان را تعبیر می‌کند. چیزها را نام‌گذاری می‌کند و نتیجه آنها را به مقوله‌ها^{۱۰} تعبیر می‌کند؛ و سپس، معمولاً، یا فراتر از این می‌گذارد و این مقوله‌ها را، اغلب با استفاده از نام‌های بیشتری برای انجام این کار، به دسته‌بندی‌ها^{۱۱} تعبیر می‌کند. ... این واقعیت که این‌ها [نام‌گذاری مکان‌ها] از یک زبان به زبانی دیگر متفاوت است یادآور این است که این مقوله‌ها در واقع در زبان تعبیر می‌شوند."

در واقع در این‌جا زبان بازنمایی می‌کند. البته او فرانقش اندیشگانی را به دو بخش تجربی و منطقی تقسیم می‌کند: تجربه دنیا و پیوند دادن بندها به یکدیگر و تشکیل بندهای مرکب بر اساس روابط منطقی-معنایی.

هلیدی (۱۹۷۸: ۱) به خوبی نشان می‌دهد که چگونه تجربه دنیا معناها را شکل

می‌دهد:

1. Gilles Fauconnier
2. Mark Turner
3. blending theory
4. embodied experience
5. Leonard Talmy
6. embodiment
7. categories
8. ideational superfunction
9. ideational metafunction
10. categories
11. taxonomies

"زبان در زندگی فرد از طریق تبادل جاری معناها با دیگر افراد مهم نشأت می‌گیرد. کودک، نخست زبان کودکانه خود، و سپس زبان مادرانه‌اش را در همکنش با حلقه کوچکی از کسانی که گروه معنایی‌اش را تشکیل می‌دهند، می‌آفریند. به این معنا، زبان محصول فرآیند اجتماعی است."

اما با وجود نزدیکی فراوان این دو رویکرد، در تعیین جایگاه شناخت و نسبت آن با زبان، تفاوتی اساسی میان آنها وجود دارد. به بیان دیگر، زبان‌شناسان شناختی ساختارهای مفهومی را، که خود برگرفته از تجربه جهان پیرامون و درک حسی آن است، زیربنای همه ارکان و وجوه شناخت و از جمله زبان، و به عبارت دقیق‌تر ساختارهای معنایی می‌داند؛ اما از سوی دیگر، در برخی نظریه‌های نقشگرا که به مسئله شناخت پرداخته‌اند تفاوتی میان ساختارهای مفهومی و ساختارهای معنایی دیده نمی‌شود. در زیر به شرح این دو دیدگاه پرداخته خواهد شد.

۲- شناخت و نسبت آن با زبان در زبان‌شناسی شناختی

در واقع تفاوت اصلی رویکرد نقشگرایانه و رویکرد شناختی، یا به تعبیری دیگر انشعاب شناختی زبان‌شناسی نقشگرا، در این است که در زبان‌شناسی نقشگرا بر اجتماعی‌بودن زبان تأکید می‌شود - که به این مسئله در بخش بعد پرداخته خواهد شد - اما رویکرد شناختی بر جنبه روانشناختی زبان تأکید دارد. لنگاکر (۱۹۸۷: ۵۶) به صراحت می‌گوید که دستور شناختی "واقعیت روانشناختی را در توصیف زبانی" جدی می‌گیرد. او (همان: ۵۶-۵۷) این نوع دستور را در مقابل دستورهای مکتوب معمول، که فراگیر نیستند و محدودیت‌های مؤلف خود را یدک می‌کشند، دستور درونی می‌نامد و معتقد است این دستور فراگیر، که منظور نظر نظریه‌پردازان زبانی است، کاملاً صریح است و از دقت روانشناختی برخوردار است. به همین دلیل، پیوسته در حال تحول است و در نتیجه کاربرد زبان، شکل می‌گیرد، حفظ و تعدیل می‌شود. بنابراین دانش زبانی گوینده / شنونده روالمند است نه اظهاری، و از این جهت زبان برابر است با "برخی توانایی‌های زبانی (ذهنی، ادراکی و جسمانی)، که لزوماً یک عنصر روانشناختی مستقل یا دارای حد و مرز مشخص نیست." در واقع این دستور جنبه‌هایی از سازمان‌دهی شناختی است که به درک گوینده / از عرف زبانی جاافتاده مربوط می‌شود: انباری از واحدهای زبانی متعارف^۱.

۱- تأکید از متن اصلی است.

لئونارد تالمی (۲۰۰۲، ج ۱ و ۲، بویژه ج ۲: ۲-۳) سه نوع رویکرد زبان‌پژوهی را باز می‌شناسد: رویکرد صوری، رویکرد روانشناختی، و رویکرد مفهومی یا شناختی. او بر این باور است که رویکرد مفهومی به الگوها و فرآیندهایی توجه دارد - او ساختار را به جای دو لفظ الگو و فرآیند به کار می‌برد - که در آنها و از طریق آنها محتوای مفهومی در زبان سازماندهی می‌شود. بنابراین رویکرد مفهومی به این می‌پردازد که زبان چگونه به محتوای مفهومی ساختار می‌دهد. او این محتوای مفهومی را شامل مقوله‌های مفهومی پایه‌ای مانند مکان و زمان، حواس و رخدادها، عناصر و فرآیندها، حرکت و محل، و نیرو و سبب می‌داند. از این رو، می‌گوید زبان‌شناسی شناختی قرار است "ساختارهای شناختی عمومی‌تر مربوط به محتوای مفهومی‌ای را تعیین کند که هم ساختارهای شناختی شناخته‌شده در روانشناسی و هم ساختارهای شناختی شناخته‌شده در زبان‌شناسی را در بر خواهد گرفت." (تالمی ۲۰۰۲، ج ۲: ۳)

تالمی در کل نظام مفهومی را در نظریه مفهومی خود متشکل از دو ساختار مفهومی^۱ و ساختار معنایی^۲ می‌داند. ساختار مفهومی نیز خود از دو بخش تشکیل می‌شود. یک، نظام ساختاردهنده مفهومی^۳ که عبارت است از نظام‌های طرحواره‌ای (ج ۱: ۴۰) که فراهم‌کننده اطلاعات ساختاری یا طرحواره‌ای مربوط به صحنه‌ای خاص است. تالمی (۲۰۰۲، ج ۱: ۴۷-۸۴) به چند نمونه از نظام‌های تشکیل‌دهنده این نظام ساختاردهنده مفهومی اشاره می‌کند، که هر یک از آنها از مقوله‌های طرحواره‌های متعددی تشکیل می‌شود:

- ۱- نظام ریختار^۴؛
- ۲- نظام دیدگان^۵؛
- ۳- نظام توزیع توجه^۶؛
- ۴- او همچنین در کتاب خود به نظام نیرو و سبب نیز اشاره می‌کند، که اوانز و گرین (۲۰۰۶: ۱۹۹-۲۰۰) از آن با عنوان نظام نیرو - حرکت^۷ یاد می‌کنند.

1. conceptual structure
2. semantic structure
3. conceptual structuring system
4. configuration system
5. perspective
6. distribution of attention
7. force-dynamic system

تالمی (۲۰۰۲، ج ۱: ۴۲-۴۷) به مقوله‌های طرحواره‌ای مختلفی مانند قلمرو^۱، و نیز مقوله‌های طرحواره‌ای دیگری در هر یک از این نظام‌ها می‌پردازد، که در اینجا مجال پرداختن به آن نیست.

نظام دوم در نظریه مفهومی، نظام محتوای مفهومی^۲ است که فراهم‌کننده محتوای غنی^۳ یا جزئیات است.

اما نکته اینجاست که او نیز همچون بسیاری از دیگر زبان‌شناسان شناختی معتقد است ساختار معنایی زبان متأثر از این ساختار مفهومی است، که خود در نتیجه تجربه جسم‌پندرانه شکل می‌گیرد. به تعبیر اوانز و گرین (۲۰۰۶: ۱۹۱)، "ساختار معنایی ساختار مفهومی را رمزگذاری و بیرونی می‌کند [متجلی می‌سازد]."

۳- شناخت در زبان‌شناسی نقشگرا

همان گونه که پیشتر گفته شد، نقشگرایان، بر خلاف شناختگرایان، بیشتر بر جنبه اجتماعی زبان تأکید دارند. هلیدی (۱۹۷۸: ۲) می‌نویسد:

"واقعیت اجتماعی (یا "فرهنگ") خود امارتی از معناهاست - سازه‌ای نشانه‌شناختی. از این نگاه، زبان یکی از نظام‌های نشانه‌ای است که فرهنگی را تشکیل می‌دهد؛ نظامی که متمایز است از این جهت که به عنوان یک نظام رمزگذارنده برای بسیاری (اگرچه نه همه) دیگر نظام‌ها عمل می‌کند.

... این یعنی تفسیر زبان درون بافتی اجتماعی فرهنگی، که فرهنگ نیز خود با ابزار نشانه‌ای - به عنوان یک نظام اطلاعاتی - تفسیر می‌شود

... زبان از جمله‌ها تشکیل نشده است؛ از متن، گفتمان - تبادل معناها در یکی از انواع بافت‌های بینافردی - تشکیل شده است. بافت‌هایی که در آنها معناها مبادله می‌شوند عاری از ارزش اجتماعی نیستند؛ بافت گفتار خود یک سازه نشانه‌ای است که صورتی (برگرفته از فرهنگ) دارد"

این سخن هلیدی که نظام متمایز شکل گرفته زبان به عنوان نظام رمزگذارنده برای بسیاری دیگر نظام‌هاست، پیشتر نیز توسط اندیشمندان دیگری در حوزه‌های نشانه‌شناسی و

¹. domain

². conceptual content system

³. rich content

هرمنوتیک بیان شده است. برای مثال، یوری لوتمان^۱ در رویکرد نشانه‌شناختی خود، که امروزه پایه نشانه‌شناسی فرهنگی است، به دو نوع نظام الگودهنده اشاره می‌کند.^۲ یکی نظام الگودهنده نخستین یا اولیه که با استفاده از الگویی که نظام زبان در اختیار ما می‌گذارد، دنیا را درک می‌کنیم. دوم نظام‌های الگودهنده دومین یا ثانویه که به اسطوره، قواعد فرهنگی، دین، زبان هنر و علم مربوط می‌شود. به نظر می‌رسد این نگاه دوشقی به زبان و اولویت دادن به زبان در الگوسازی برای درک دنیا شبیه نگاه هانس-گئورگ گادامر^۳ (۱۹۸۹) به تفسیر و ترجمه‌ای دانستن تفسیر متون غیرزبانی به واسطه زبان است:

" تفسیر کلامی صورت کل تفسیر است، حتی وقتی چیزی که قرار است تفسیر شود ماهیت زبانی نداشته باشد - متن نباشد بلکه یک مجسمه یا یک قطعه موسیقی باشد. (گادامر ۱۹۸۹: ۳۹۸)"

استاد او، مارتین هایدگر^۴ که زبان را خانه وجود معرفی می‌کند. نگارنده به مسئله معنای زبانی و غیرزبانی در بحث از معنای موسیقی پرداخته است. (ر.ک. ساسانی ۱۳۸۶) اما نکته مهم‌تر در رابطه با بحث حاضر در کار هلیدی این است که او، بر خلاف زبان‌شناسان شناختی، تفاوتی میان ساختارهای مفهومی ذهن و ساختارهای معنایی زبان قائل نیست. هلیدی و متیسن (۱۹۹۹: ۱) می‌نویسند:

" ساخت تجربه را معمولاً دانش^۵ در شکل دسته‌بندی‌هایی مفهومی، طرحواره‌ها^۶، فیلمنامه‌ها^۷ و مانند آن می‌پندارند. ما تفسیری را ارائه خواهیم کرد که مکمل این است و با تجربه نه به عنوان دانش بلکه به عنوان معنا^۸ برخورد خواهیم کرد: و در نتیجه به عنوان چیزی که در زبان تعبیر می‌شود. به عبارت دیگر، به تعبیر تجربه انسانی به عنوان نظامی

^۱. Yuri M. Lotman

^۲. به نقل از مقدمه‌ی اومبرتو اکو (Umberto Eco) بر ترجمه‌ی انگلیسی کتاب لوتمان (۱۹۹۰: X).

^۳. Hans-Georg Gadamer

^۴. Martin Heidegger

^۵. knowledge

تأکید از متن اصلی است.

^۶. schemata

^۷. scripts

^۸. meaning

تأکید از متن اصلی است.

معنایی توجه می‌کنیم؛ و چون زبان نقش اصلی را نه تنها در اندوختن و تبادل تجربه بلکه در تعبیر آن ایفا می‌کند، زبان را پایه تفسیری خودمان در نظر می‌گیریم.^۱

آنها (همان: ۲) به صراحت می‌گویند که در تقابل با شناخت‌شناسی و علم شناخت، اطلاعات را معنا می‌پندارند نه دانش و زبان را نیز *نظامی نشانه‌ای* – و به طور خاص، یک نظام *نشانه‌ای اجتماعی* – در نظر می‌گیرند نه *نظامی از ذهن انسان*، چون به باور آنها، «معنا یک فرآیند اجتماعی بین‌ذهنی است». بنابراین هلیدی و متیسن تفسیری معنایی از بخش اندیشگانی محیط یک دستور در تولید متن ارائه می‌دهند که محیط تجربی این دستور را معنا و نه دانش تفسیر می‌کند. تمام این سخنان تأکیدی است بر توجه به معنا و نه دانش. اساساً تمایزی میان این دو قائل نیستند چون این دو را تنها دو نوع استعاره‌سازی می‌دانند، نه دو چیز ماهیتاً متمایز: استعاره دانش و استعاره معنا. درست همین جاست که دیدگاه نقشگرایی از دیدگاه شناختگرایی فاصله می‌گیرد چون، همان گونه که گفته شد، زبانشناسان شناختی، بویژه تالمی، ساختارهای مفهومی را پایه شناخت عمومی در نظر می‌گیرند که در تجربه دنیای بیرون شکل می‌گیرد و سپس ساختارهای معنایی زبان بر اساس آن شکل می‌گیرد. هلیدی و متیسن (همان: ۳) تصریح می‌کنند رویکرد شناختی زبان را نوعی رمزگان می‌بیند که ساختارهای مفهومی از پیش موجودی را به شکلی بیان می‌کند. اما آنها بر این باورند که «زبان بنیاد تجربه انسان است، و معنا شیوه اصلی آگاهی انسانی رده بالا^۱ است».

هلیدی و متیسن (۱۹۹۹: ۲-۳) می‌نویسند که تفاوت مبنا قراردادن معنا، مبنا قراردادن دانش در جهت تفسیر آن‌هاست. در مدل معنامحور، معنا به سمت بالا از طریق دستور ساخته می‌شود و بر اساس تفسیر تجربه بر مبنای ساختارهای مفهومی و مستقل از زبان، به سمت پایین ساخته نمی‌شود. هلیدی و متیسن (۱۹۹۹: ۳) می‌نویسند: ما معتقدیم که این برداشت از «دانش» به عنوان چیزی که مستقل از زبان وجود داشته باشد، و سپس رمزگذاری شود یا در زبان آشکار گردد، واهی است. همه دانش در نظام‌های نشانه‌ای، و زبان اصلی‌ترین آنها، ساخته می‌شود؛ و همه این چنین بازنمایی‌هایی از دانش در درجه نخست از طریق زبان ساخته می‌شود. (هلیدی و متیسن ۱۹۹۹: ۳)

آنها (همان: ۳) با تأکید می‌نویسند که تجربه را با زبان تعریف می‌کنیم: «تجربه واقعیتی است که به وسیله زبان برای خودمان تعبیر می‌کنیم.»

^۱. higher order consciousness

به همین دلیل، بنا به اعتقاد آنها، رده دستوره‌های نقشی، بر خلاف دستوره‌های صوری، معنائگیخته یا "طبیعی" اند و دستور سازگانی مبتنی بر معناست، اگرچه لایه صوری واژه‌دستوری نیز دارد. در واقع معناسازی توسط واژه‌دستور در واجشناسی تحقق پیدا می‌کند. البته باید یادآور شد که نقشگرایانی چون هلیدی جنبه فردی زبان را نیز مدنظر دارند. این نقل قول هلیدی (۱۹۷۸:۱) از هنری سوئیت^۱ در ۱۸۸۸ گویای این مطلب است: "زبان به طور خودجوش در فرد آغاز می‌شود، چون گزینه تقلیدی و نمادین در ذات همه موجودات هوشمند، خواه انسان خواه حیوان، وجود دارد؛ اما، مانند شعر و هنرها، رشدش اجتماعی است."

منابع

- ساسانی، ف. "دلالت یا تداعی: روند شکل‌گیری معنا در موسیقی،" زیباشناخت، ش ۱۷ (نیمه‌ی دوم ۱۳۸۶)، ۲۴۵-۲۶۶.
- Croft, W. (2004), "Introduction: What is Cognitive Linguistics", in William Croft & D. Alan Cruse, *Cognitive Linguistics*, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 1-4.
- Umberto E., (2001) "Introduction", in Yuri M. Lotman, *Universe of the Mind: A Semiotic Theory of Culture*, trans. Ann Shukman London/ New York: I. B. Tauris, pp. vii-xiii.
- Evans, V. & M. Green, (2006) *Cognitive Linguistics: An Introduction*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Fauconnier, G. (1994) *Mental Spaces: Aspects of Meaning Construction in Natural Language*. Cambridge: Cambridge University Press; first published by MIT, 1985.
- & M. Turner, (2002) *The Way We Think: Conceptual Blending and the Mind's Hidden Complexities*, New York: Nasic Book.
- Gadamer, H. G. (1989), *Truth and Method*, 2nd revised edition, trans. Joel Weinsheimer & Donald G. Marshall. London: Sheed & Ward.

^۱ - Henry Sweet

-
-
- Gärdenfors, P.(1999), "Some Tenets of Cognitive Semantics", in Jens Allwood & Peter Gärdenfors (eds.), *Cognitive Semantics* Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins, pp.19-36.
 - Halliday, M. A. K(1978). *Language as Social Semiotic: The Social Interpretation of Language and Meaning* ,London: Edward Arnold.
 - (2004) *An Introduction to Functional Grammar*, revised by M. I. M. Mattihiessen ,London: Arnold.
 - & Christian M. I. M. Mattihiessen,(1999) *Construing Experience through Meaning: A Language-based Approach to Cognition*,London/ New York: Continuum.
 - Johnson, M.(1987), *The Body in the Mind: The Bodily Basis of Meaning, Imagination, and Reason* ,Chicago/ London: The University of Chicago Press.
 - Lakoff, G. & M. Johnson,(1980) *Metaphors We Live by*, Chicago: Univeresty of Chicago Press.
 - Langacker, R. W.(1987), "Foundations of Cognitive Grammar": Vol. I: *Theoretical Prerequisites Stanford*, California: Stanford University Press.
 - Lotman, Y. M.(1990) , *Universe of the Mind: A Semiotic Theory of Culture*, trans. Ann Shukman ,London/ New York: I. B. Tauris.
 - Saeed, J.(1997) I., *Semantics* ,Oxford/ Malden, Mass.: Blackwell.
 - Talmy, L.(2002), *Toward a Cognitive Semantics, volume I: Concept Structuring Systems* ,Cambridge, Mass./ London: The MIT Press.
 - (2000) "Toward a Cognitive Semantics" , volume II: *Typology and Process in Concept Structuring* ,Cambridge, Mass./ London: The MIT Press.
 - Turner, M.(1996), *The Literary Mind*,New York/ Oxfröd: Oxfröd University Press.
-

سید ابراهیم